

جنگ و باز تولید انسجام اجتماعی



تقی آزاد ارمکی
جامعه‌شناس

هر جامعه‌ای به لحاظ اجتماعی این استعداد را دارد که تحت هر شرایطی همبسته‌تر شود. در شرایط طبیعی و عادی آن چیزی که انسجام اجتماعی را ممکن می‌کند، سهولت انجام کار است، به عنوان مثال، هنگامی که جنگ، بحران، تحریم و مشکلات اقتصادی وجود ندارد، میزان ارتباط افراد با یکدیگر و مناسبات اجتماعی برای کنش اجتماعی تسهیل می‌شود و جامعه همبسته‌تر خواهد شد. مثلاً کشورهای اروپایی که در معرض جنگ نیستند، همانند اروپای شمالی یا کشور کانادا چون انجام کار به سهولت اتفاق می‌افتد، میزان انسجام اجتماعی هم بالاتر می‌رود و گروه‌های قومی، فرهنگی و نژادی متفاوت چون سهولت کار و زیست دارند، جامعه نیز متنوع همگرا می‌شود. به لحاظ تاریخی در ایران هم همین‌گونه بوده است و در دوره‌هایی، همبستگی اجتماعی بدون ظهور جنگ داشته‌ایم. شرایطی که طبیعی بوده و زیست و عمل مردم به سهولت انجام می‌شده است. آنجایی که اخلاق، فرهنگ، خانواده، گروه‌های اجتماعی و خاندان‌ها، ضرورت‌های زیستی و امثالهم، انسجام اجتماعی ایجاد می‌کردند و جامعه نیز تقویت می‌شد، این در حالی است که در دوره جنگ و بحران، برنامه منظم جامعه به هم می‌ریزد و سهولت کار و زیست امکانپذیر نیست و شیرازه امور از هم پاشیده می‌شود، زیرا یا کشور اشغال شده یا امکان اشغال شدن کشور وجود دارد و همه در معرض هجوم هستند، همین عامل می‌تواند صورت جدیدی از انسجام را بروز دهد و در واقع با شکل دیگری از انسجام در دوره بحران روبه‌رو می‌شویم.

انسجام اجتماعی در دوره جنگ، بحران و یا حتی در دوره شیوع بیماری کرونا از جمله اشکال مختلف ظهور انسجام ملی در کشور هستند. بحران جنگ در واقع سبب گسست روابط پیشین شده و روابط جدیدی را ایجاد می‌کند تا جامعه بتواند از وضعیت بحرانی عبور کند. جنگ‌ها در بیشتر کشورها برخلاف تصور عموم که فکر می‌کنند با جنگ یک جامعه از هم گسسته می‌شود، برعکس عاملی می‌شود که مسبب انسجام و اتحاد ملی و اجتماعی ناشناخته خواهد بود.

در جنگ عراق علیه ایران هم شاهد چنین اتفاقی بودیم که اگر جنگ اتفاق نمی‌افتاد، احتمالاً منازعات بعد از انقلاب می‌توانست اوضاع و احوال آشفته جامعه ایرانی را تشدید کند و با یک جامعه متزاحم دیگری روبه‌رو می‌شدیم ولی جنگ سبب شد، تزاحم‌ها کنار رفته و ضرورت انسجام جدید اجتماعی برای برون رفت از فضای جنگ و دشمن پیش‌آید و این امر همبستگی جدیدی را ایجاد کند. البته این مقوله در کل اتفاقی نادر است. برخی به اشتباه تصور می‌کنند اگر در هر شرایطی جنگ ایجاد کنند، انسجام اجتماعی تقویت می‌شود، در حالی که به هیچ عنوان این‌طور نیست. جنگ‌ها، وقتی خودشان معنا پیدا می‌کنند که افرادی که به برخی عوامل اعتقاد دارند، دور یکدیگر جمع شده، از مسائل حاشیه‌ای فارغ شده و انسجام اجتماعی بین آنها در کوتاه مدت یا درازمدت ایجاد خواهد شد. در برخی جنگ‌ها، چنانچه فلسفه وجودی جنگ از دست داده شود، انسجام اجتماعی به هم ریخته و اختلافات درونی بین صاحبان جنگ پیش خواهد آمد. تا زمانی که جنگ منطق، معنا و مشروعیت خود را نگه دارد، انسجام اجتماعی باقی خواهد ماند و برخی از جنگ‌ها می‌توانند به شکل طولانی باقی مانده و انسجام اجتماعی را نیز بازتولید کنند.

یادداشت



دورایت از زنان امدادگر روزهای دفاع مقدس



امدادرسانی در گیرودار جنگ تن به تن



روزی را که هواپیماهای عراقی بمب بزرگی را روی بیمارستان شهید بهشتی انداختند، میچ وقت فراموش نمی‌کنم با وجود اینکه این بمب عمل نکرد اما گودال بزرگی را جلوی بیمارستان حفر کرد. یک بار وقتی برای سر زدن به دو نفر از دوستان امدادگرم به یکی از روستاهای اطراف آبادان رفته بودم، نیمه شب عراقی‌ها در مانگاه روستا را محاصره کردند. من و دو نفر دیگر با چاقو و چنگال مقاومت کردیم و اجازه ندادیم وارد در مانگاه شوند



آبادان منتقل می‌شدند ما زخم‌های مجروحان را پاک می‌کردیم و بعد از کارهای اولیه آماده انتقال به اتاق عمل یا بیخه می‌شدند. گاهی اوقات برای انتقال مجروحان به خط مقدم می‌رفتیم. با وجود اینکه نوجوان بودم و صحنه‌های دلخراش زیادی می‌دیدم اما آن قدر زیبایی در دفاع رزمندگان برابر دشمن بود که هیچ وقت به صحنه‌های دلخراش فکر نمی‌کردیم. گاهی اوقات وضعیت مجروحانی که به بیمارستان منتقل می‌کردند خیلی وخیم بود و بعضی از صحنه‌ها هنوز جلوی چشمم است؛ یکی از آنها پسر نوجوانی بود که ترکش به دست راستش خورده بود و دشتش به یک تکه استخوان بند بود. زهرا الماسیان تا آخرین روزهای مقاومت خرمشهر در این شهر ماند و در کنار شهید دکتر سیامک صادقی به مجروحان امدادرسانی کرد تا اینکه در کمین بعضی‌ها مجروح شد. هنوز هم آن لحظات را بخوبی به یاد دارم. لحظه‌هایی که جنگ تن به تن بود و او مجبور می‌شد مجروحان را با فرغون به خانه‌ای دور از صحنه درگیری ببرد: «بعد از تخلیه خرمشهر جنگ تن به تن ادامه پیدا کرد. شهید محمدحسین زاده دشتی وقتی به آبادان آمد گفت دو امدادگر زن برای کمک به دکتر صادقی نیاز داریم. من و فاطمه صاحبی همراه شهید دشتی به خرمشهر رفتیم. دشمن تا گمرک و راه آهن خرمشهر جلو آمده بود. دکتر صادقی در یکی از خانه‌ها بعد

سخت و دشوار بود. همه تبریک‌ها و کولرهای گازی روی زمین افتاده بودند. وقتی رسیدیم دیدیم عراقی‌ها پشت تپه هستند و دارند شلیک می‌کنند. مجروح زیاد بود و ماشین‌ها داشتیم. با هر سختی مشکلی بود آنها را به خانه بردم. دکتر خارج نمی‌شد اطلاع می‌دادیم که فوراً به اتفاق عمل بروند. از من خواست ماشین پیدا کنم و مجروحان را به آبادان ببرم. ماشین نبود و دکتر به خاطر اینکه از خانه خارج نمی‌شد اطلاعی از وضعیت شهر نداشت. با فریاد خواست هر چه زودتر ماشین پیدا کنم.

بیرون آمدم سرم را به دیوار تکیه دادم. آسمان شهر سیاه بود و صدای سوت خیاباره قطع نمی‌شد. چشمانم را بستم و توسل کردم. چند لحظه بعد با دیدن ماشینی که به طرف من می‌آمد

سخت و دشوار بود. همه تبریک‌ها و کولرهای گازی روی زمین افتاده بودند. وقتی رسیدیم دیدیم عراقی‌ها پشت تپه هستند و دارند شلیک می‌کنند. مجروح زیاد بود و ماشین‌ها داشتیم. با هر سختی مشکلی بود آنها را به خانه بردم. دکتر خارج نمی‌شد اطلاع می‌دادیم که فوراً به اتفاق عمل بروند. از من خواست ماشین پیدا کنم و مجروحان را به آبادان ببرم. ماشین نبود و دکتر به خاطر اینکه از خانه خارج نمی‌شد اطلاعی از وضعیت شهر نداشت. با فریاد خواست هر چه زودتر ماشین پیدا کنم.

سخت و دشوار بود. همه تبریک‌ها و کولرهای گازی روی زمین افتاده بودند. وقتی رسیدیم دیدیم عراقی‌ها پشت تپه هستند و دارند شلیک می‌کنند. مجروح زیاد بود و ماشین‌ها داشتیم. با هر سختی مشکلی بود آنها را به خانه بردم. دکتر خارج نمی‌شد اطلاع می‌دادیم که فوراً به اتفاق عمل بروند. از من خواست ماشین پیدا کنم و مجروحان را به آبادان ببرم. ماشین نبود و دکتر به خاطر اینکه از خانه خارج نمی‌شد اطلاعی از وضعیت شهر نداشت. با فریاد خواست هر چه زودتر ماشین پیدا کنم.

در خطر می‌دیدند. از طرفی سرزمین برای همگان مهم بود و مفهوم سرزمین مردم را با هم متحد کرد. یکی از مهمترین دستاوردهای هشت سال دفاع مقدس، تقویت همگرایی و همبستگی بین اقوام گوناگون در ایران بود که سبب تقویت بنیان‌های انقلاب

اسلامی شد. علاوه بر اقوام ایرانی همه نیروهای انقلاب را هم برای مقابله با دشمن مشترک متحد کرد و موجب شد اختلافات درونی کنار گذاشته شود. بنابراین در دوران جنگ مردم با یکدیگر مهربانتر و همراه‌تر بودند زیرا هنگام دفاع مقدس، زن و مرد، پیر و جوان هر



اردشیر گراوند
جامعه‌شناس

جنگ تلخ‌ترین اتفاقی است که می‌تواند مردم کشوری را تحت تأثیر خود قرار دهد. هنگامی که به مرزهای یک کشور حمله می‌شود، افراد آن جامعه برای جنگیدن داوطلب می‌شوند و مردم برای دفاع از سرزمین، میهن و هموطنان خود به میدان جنگ می‌روند. همین موضوع برای جامعه یک انسجام اجتماعی پدید می‌آورد. در حقیقت یکی از عوامل مهم انسجام و همبستگی ملی ورود یک دشمن خارجی به کشور است. ما این وحدت و همبستگی ملی را در زمان هشت سال دفاع مقدس حس کردیم. البته این راهم اضافه‌کنم که انسجام ملی در زمان جنگ فقط مربوط به مردم کشور ما نمی‌شود. جنگ برای هر کشوری انسجام می‌آورد. مردم علیه دشمن بسیج می‌شوند و از مرزها، دارایی‌ها و تمامیت ارضی‌شان دفاع

۲

یادداشت

همان شد که دو سال در بیمارستان‌های شهید بهشتی و طالقانی ماندم و در بخش رادیولوژی و اورژانس امدادرسانی کردم. برادرم طلبه بود و روزهای اول جنگ به گروه شهید چمران پیوست و سال ۶۰ شهید شد. شهادت او انگیزه‌ام را برای ماندن در آبادان و امدادرسانی بیشتر کرد.»

او می‌گوید: «در عملیات آزادسازی خرمشهر، مجروحان زیادی را به بیمارستان می‌آوردند طوری که همه تخت‌ها و حیاط و محوطه چمن، پر از مجروح بود. تصویر شست و شوی ملافه‌های خونی توسط زنان امدادگر را هیچ وقت فراموش نمی‌کنم. همین طور روزی را که هواپیماهای عراقی بمب بزرگی را روی بیمارستان شهید بهشتی انداختند. با وجود اینکه این بمب عمل نکرد اما گودال بزرگی را جلوی بیمارستان حفر کرد. یک بار وقتی برای سر زدن به دو نفر از دوستان امدادگرم به یکی از روستاهای اطراف آبادان رفته بودم، نیمه شب عراقی‌ها در مانگاه روستا را محاصره کردند. من و دو نفر دیگر با چاقو و چنگال مقاومت کردیم و اجازه ندادیم وارد در مانگاه شوند.»

صدیقه کشنده‌فر از همراهی شهدا و شهادت کسی که شهدا را تحویل می‌گرفت، می‌گوید: «بعضی از شهدا که برای شهرستان بودند همراه نداشتند. از راننده آمبولانس می‌خواستم اجازه بدهد آنها را تا سردخانه همراهی کنم. در سردخانه مرد جوانی که بسیار شیک‌پوش بود و نوع پوشش و تیپ او با دیگر رزمندگان فارق داشت شهدا را تحویل می‌گرفت. این سؤال همیشه ذهن من را درگیر می‌کرد که این شخص با این تیپ و قیافه اینجا چه می‌کند؟ بعد از مدتی وقتی برای تحویل شهید به سردخانه رفتم آنجا نبود و متوجه شدم شهید شده. بعدها متوجه شدیم او برای پیرزن‌ها و پیرمردهایی که در آبادان مانده بودند غذا و سیگار می‌برد و به آنها سرمی‌زد. آنجا بود که متوجه اشتباه روی ظاهر آدم‌ها به خود کمک نباید از روی ظاهر آدم‌ها را قضاوت کنم. این روزها که می‌شنوم کادر درمان در راه مبارزه با کرونا خسته شده است دوست دارم مثل روزهای جنگ به کمک شان بروم اما متأسفانه بیماری زمینه‌ای اجازه این کار را به من نمی‌دهد.»

با خوشحالی سمتش دیدم. از راننده خواستم کمک کند مجروحان را به آبادان ببرم. چند دقیقه بعد تعدادی از رزمنده‌های مجروح را پشت ماشین گذاشتیم و به آبادان رفتیم. وضعیت بیمارستان‌های آبادان وحشتناک بود. اتاق‌های عمل پر بود.»

باید امدادگر باشی تا در کنی وقتی در کمین دشمن گرفتار می‌شوی اول باید به فکر نجات مجروحان باشی. او می‌گوید همه زنان امدادگری که در جبهه حضور داشتند اینگونه بودند. او لحظه مجروح و جانباز شدنش را این‌طور تعریف می‌کند: «بعد از بازگشت از آبادان بین راه تعدادی از رزمنده‌ها که پیاده به طرف خرمشهر حرکت می‌کردند سوار ماشین ما شدند. بعد از پل ناگهان در کمین عراقی‌ها گرفتار شدیم. ماشین را به رگبار بستند. فواره خون از پشت ماشین بالا می‌زد. با فریاد از راننده خواستم توقف نکند. حواسم نبود گلوله خوردام و شست سرم را نگاه می‌کردم تا وضعیت رزمنده‌های مجروح را که هوایم‌های عراقی بمب بزرگی را روی بیمارستان شهید بهشتی انداختند. با وجود اینکه این بمب عمل نکرد اما گودال بزرگی را جلوی بیمارستان حفر کرد. یک بار وقتی برای سر زدن به دو نفر از دوستان امدادگرم به یکی از روستاهای اطراف آبادان رفته بودم، نیمه شب عراقی‌ها در مانگاه روستا را محاصره کردند. من و دو نفر دیگر با چاقو و چنگال مقاومت کردیم و اجازه ندادیم وارد در مانگاه شوند.»

صدیقه کشنده‌فر ۲۳ ساله بود که در بیمارستان‌های آبادان شروع به امدادرسانی کرد. دو سال زیر موشک و بمباران در بیمارستان ماند و بهترین لحظه زندگی‌اش وقتی بود که شهدا را از بیمارستان تا سردخانه همراهی می‌کرد تا به قول خودش هیچ شهیدی احساس تنهایی نکند. حالا اما با مشکلات زیادی دست و پنجه نرم می‌کند: «وقتی جنگ شروع شد مسافرت بودم. خانواده‌ام آبادان بودند و با وجود اینکه باخیر شدم آنها از آنجا رفته‌اند اما تصمیم گرفتم برای کمک به رزمنده‌ها و مردم به شهر برگردم. در طول مسیر مردم آواره‌هایی که از آبادان می‌آمدند با دست به ما اشاره می‌کردند که برگردید. راننده بعد از ۱۰ کیلومتر توقف کرد و گفت جلوتر نمی‌روم. با ۱۲ نفر دیگر پیاده از سمت پیابان خودمان را به آبادان رساندیم و از منطقه ذوالفقاری وارد شهر شدیم.

یک از نقاط مختلف کشور آمده بودند تا دفاع کنند و زندگی همه‌شان به دلیل حضور در جنگ با معنای جنگ و دفاع از سرزمین گره‌خورده بود. این انسجام البته تنها برای دفاع از سرزمین بوجود می‌آید و غیر از جنگ جامعه دچار انسجام اینچنینی نمی‌شود برای همین این همبستگی را خیلی از سیاستمداران در نفع خودشان مصداقه می‌کنند. آرمان‌ها و ایدئولوژی‌های مردم در آن زمان یکی بود و همه برای دفاع از کشور بسیج شدند.

دفاعی که صدها شهید را تقدیم کرد و این نشان می‌دهد که اگر دوباره مرزها و سرزمین ما دچار حمله و یا تهدیدی شود همه برای دفاع از کشور بسیج می‌شوند. ما در شهادت سردار سلیمانی هم شاهد این موضوع بودیم. شهادت سردار سلیمانی مردم را تشویق کرد و همبستگی میان مردم را افزایش داد. از نظرم، آن جمعیتی که برای تشییع پیکر سردار سلیمانی آمده بود جلوه‌ای از شکوه و اتحاد یک ملت بود. مردم فارغ از هر سیاسی، هر نوع تفکری و نگاه حزبی از ترور سردار سلیمانی تشویق شدند. حتی